## مجلس نوزدهم

### جعل حدیث و تحریف در دین توسّط علمای سوء

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم‌

الحمدُ للّهِ ربّ العالَمینَ و صلّی اللَه علیٰ سیّدِنا و نبیِّنا

و حَبیبِ قُلوبنا وطَبیبِ نُفوسنا أبی‌القاسمِ المصطفی مُحمّد

و علیٰ آله الطّیّبینَ الطّاهرینِ المعصومین المکرَّمین

و اللّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعینَ إلیٰ یومِ الدّین

###### دوری از معنویّت و گرایش به مادّی‌گرایی در عصر حاضر

قال اللَه تعالیٰ فی کتابهِ:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[1]](#footnote-1)

«ای رسول ما، اگر ببینی که مردمی در آیات ما خدشه وارد می‌کنند و آنها را به استهزا می‌گیرند و در آنها شبهه ایجاد می‌کنند، آنها را به کناری بگذار و از آنها اعراض کن تا اینکه در مطلب و بحث دیگری وارد شوند! (در اینها هدایت راهی ندارد.) بنابراین بعد از تنبّه و پس از اینکه مطلب برای تو روشن شد، دیگر با قومِ ظالمین نشست و برخاست و محاوره نداشته باش!»

متأسّفانه دنیای امروز، دنیای مادّیت است و در آن از خدا خبری نیست، و مع‌الأسف این قضیّه حتّی در بین أخصّ از اقشار جامعه نیز حاکم و حکم‌فرما است.

ولی سابقاً این‌طور نبود و مردم به جهات معنوی بیشتر توجّه داشتند تا مادّی. در سابق، علوم در خدمت انسان و ایثار و رسیدن به مخلوق بود؛ مردم در گذشته بیش از آنچه که به جهات مادّی فکر کنند، به خلق و خالق می‌اندیشیدند.

یکی از علائم آخرالزّمان همین است که افکار، افکار مادّی می‌شود و افعال در جهت خودمحوری و انانیّت به حرکت درمی‌آید، و این مسئله در تمام زمینه‌ها به‌چشم می‌خورد. بیش از آنچه که به صلاح جامعه و خدمت به خلق فکر بشود، به جنبه‌های اقتصادی و سودآور توجّه می‌شود و مسائل مادّی، افکار ما را پر کرده و جایی برای گرایش به حقیقت باقی نگذاشته است.

سابقِ بر این، این‌طور نبود و علم در خدمت رضای پروردگار بود و جهات معنوی بر جهات ظاهری غالب بود. در سابق، چون اطبّای ما شفا را از خدا می‌دیدند، از نظر کمک و تعاون به مرضیٰ، کمال همکاری را داشتند، طبیبی که صبح از منزل بیرون می‌آمد، اوّل دو رکعت نماز می‌خواند، و هنگام پیچیدن نسخه، دعا می‌کرد و با وضو بالای سر مریض می‌رفت. امّا امروزه طبابت فقط برای پول درآوردن مطرح است؛ و اگر از آنها خدمتی هم به خلق سرمی‌زند، در راستای مسائل اقتصادی است. از علم برای مال‌اندوزی استفاده می‌شود و بس! آن جوانی که پا به دانشگاه می‌گذارد، فقط به پول فکر می‌کند و بس! امّا هنوز کم‌وبیش باقیمانده و خَلَف آن افرادی که در سابق بودند، در بعضی از جاها و اماکن دیده می‌شوند. روش آنان به‌کلّی با روش امروزی تفاوت دارد.

خدا این تمدّن غرب را لعنت کند که وقتی بر بلاد اسلامی هجوم آوردند، اوّلین چیزی را که از مسلمانان گرفتند، معنویّت آنها بود؛ و در مقابل، جهات مادّی و دنیای آنان را بتمام معنی‌الکلمه تأمین کردند.

###### وظیفۀ علما در حفظ اخلاص طلاّب و مقابله با مادّی‌گرایی و بدعت‌گذاری استعمار

امّا در حوزه این‌طور نیست؛ وقتی‌که یک طلبه وارد حوزه می‌شود، به قصد پول وارد حوزه نمی‌شود، بلکه به قصد اطّلاع و معرفت بر علوم ائمّه علیهم السّلام است. اگر زمانی برسد که موقعیّت پزشکی به‌نحوی باشد که دیگر نیازی به آنها

نباشد یا از نظر درآمد به حدّی برسند که در سطح افراد معمولی جامعه قرار بگیرند، آن‌موقع معلوم می‌شود که این لباس شریف بر تن چند نفر پوشیده می‌شود. گرچه می‌توان گفت با توجّه به شرایطی که پیش آمده است، کم‌کم این مسئلۀ مادّی‌گرایی در حوزه‌ها نیز دارد وارد می‌شود. البتّه افرادی کم‌وبیش و به‌ندرت پیدا می‌شوند که واقعاً از نظر اخلاص و از نظر ایثار، تمام همّ و غمّ خود را در خدمت خلق و رضای خالق گذاشته‌اند؛ و جای انکار این مطلب نیست و زحمت آنها مشکور و مأجور و مورد تقدیر است، که: «مَن لم یَشکُرِ المَخلوقَ لم یَشکُرِ الخالِقَ؛[[2]](#footnote-2) کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد، خالق را نیز شکر نخواهد کرد!» امّا عموم حاکم بر این قضیّه، مسئلۀ دیگری است!

در چنین شرایطی، استعمار جهانی موقعیّتی بس مناسب برای پیاده‌کردن اهداف خود می‌بیند. کاری را که در غیر اهل علم انجام دادند و بتمام معنی‌الکلمه موفّق بودند، در اهل علم نیز با تمهید مقدّماتی تا حدودی به توفیق دست یافتند؛ و با تطمیع و حیله‌های متفاوت و مختلف، روی علمایی که قابل ضربه‌پذیری بودند، کار کردند و کم‌وبیش آنها را در سطح جامعۀ روحانی و علمی دینی مطرح کردند تا در فواصل تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز، بتوانند از آنها در اجرای اهداف خود سود ببرند.

در یک‌هم‌چنین موقعیّتی، وظیفۀ علما و طلاّب راستین و خالص علوم دینی این است که بأیّ نحوٍ کان از انحراف و بِدَع جلوگیری کنند، و حدّاقل مطالب را با زبان و با بیان به گوش مردم برسانند.

روایتی از پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است که می‌فرمایند:

إذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فَعلَی العالمِ أن یُظهِرَ عِلمَهُ، و الّا فَعَلیهِ لعنةُ اللَه و الملائکةِ و النّاسِ أجمَعینَ؛[[3]](#footnote-3)

«وقتی‌که بدعت‌ها در میان مردم ظاهر بشود، عالم باید علم خودش را ظاهر کند و باید مطالب را به مردم بگوید و مدارک را به مردم ارائه دهد.»

نحوۀ رشد و ظهور بدعت، بعداً توضیح داده می‌شود و بیان خواهیم کرد که چگونه یک بدعت ظهور پیدا می‌کند و ریشه‌های این ظهور چیست.

###### خصوصیّات علمای راستین و مبلّغان حقیقی دین خدا

در آیۀ شریفۀ قرآن است:

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَهَ وَكَفَىٰ بِٱللَهِ حَسِيبٗا﴾؛[[4]](#footnote-4)

«وظیفۀ تبلیغ بر عهدۀ کسانی است که با بصیرت و از روی شناخت و ادراک واقعی مطلب، رسالت الهی را تبلیغ بنمایند، و در این راستا باید آنچه که مدّ نظر آنها است، فقط پروردگار باشد و بس، و از خدا بترسند و مطلب را اشتباه برای مردم بیان نکنند!»

﴿يَخۡشَوۡنَهُۥ﴾؛ «در اداء تبلیغ، خدا را مدّ نظر داشته باشند!»

﴿وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَهَ﴾؛ «و نباید از هیچ‌کسی غیر از خدا خوف و هراس داشت.»

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَهِ حَسِيبٗا﴾؛ «خود پروردگار است که کافل امور بندگانش است و مسائل را به‌حساب و شمارش درمی‌آورد و در نظر می‌گیرد.»

در آیۀ دیگر قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾.[[5]](#footnote-5)

﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ﴾؛ «هر کسی می‌خواهد مرتد[[6]](#footnote-6) شود و از دین برگردد، برگردد؛ ولی بدانید که هیچ‌گاه بازار مؤمنین کساد نخواهد شد.»

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾؛ «به‌زودی خداوند قومی را می‌آورد که هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.»

نکته اینجا است که اوّل محبّت از جانب خدا به آنها تعلّق گرفته است؛ اگر خدا آنها را دوست نداشته باشد، آنها نیز خدا را دوست ندارند! آنهایی که در راه حقیقت و در صراط مستقیم هستند، قدر خودشان را بدانند که مورد محبّت خدا واقع شده‌اند!

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾؛ «پیش مؤمنین متواضع‌اند؛ (وقتی به برادران ایمانی می‌رسند، متواضع و ذلیل هستند و خفض جناح دارند و خودفروشی و انانیّت ندارند و رفیق‌اند و سر یک سفره می‌نشینند).»

﴿أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾؛ «امّا در مقابل کفّار، در مقام منیع و عزّت ایمان، مستغرق و مکین‌اند.»

﴿يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ﴾؛ «اینها در راه خدا مجاهده می‌کنند.»

منظور از جهاد، نبرد و جنگ ظاهری نیست؛ بلکه آنان با تمام مسائلی که می‌توان به‌وسیلۀ آنها با کفّار مقابله کرد، مقابله می‌کنند.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾؛ «اینها از هیچ بدگویی و عیب‌جویی و ملامت‌گویی سرزنش‌کننده‌ای، باکی و هراسی ندارند.»

﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «این فضل خدا است که به هر کسی بخواهد می‌دهد و خداوند واسع و علیم است.»

لذا وظیفۀ طلاّب و علمای راستین و حقیقی این است که: آنچه را از منابع اصیل اسلامی و به دور از هویٰ و هوس و به دور از جار و جنجال و منابع فریب‌دهنده و گول‌زننده به‌دست می‌آورند، برای مردم بیان کنند؛ این وظیفۀ ما است!

اگر دیگران مطلب را به نوعی دیگر فهمیده‌اند خودشان مسئول هستند، ولی ممکن است ما جور دیگری مطلب را به‌دست بیاوریم؛ اگر هم بر آنها وحی و الهام می‌شود، خُب مطلب دیگری است. منابع، تنها همین است که در دست ما است. فهم کسی از یک مسئله نباید باعث شود که ما از فهم و بصیرت خود نسبت به آن مسئله دست برداریم؛ و همان‌طوری‌که دیگران به مدارک و مسانید اطّلاع پیدا می‌کنند، بقیّه هم مطّلع خواهند شد.

###### جعل حدیث، یکی از مصائب ادیان الهی

یکی از ابتلائاتی که از زمان پیامبر اکرم به این طرف، گریبان‌گیر جامعۀ مسلمین بود و حتّی قبل از زمان پیغمبر اکرم در اقوام یهود و نصاریٰ نیز وجود داشته است، مسئلۀ جعل حدیث بود. افراد به نفع دنیای خودشان جعل‌حدیث می‌کردند و دروغ می‌بستند. یک خبر دروغ و یک روایت دروغ را برای اینکه دنیای خودشان آباد بشود از پیغمبر اکرم نقل می‌کردند!

###### تبلیغات سوء معاویه با استفاده از جعل احادیث دروغین

واقعاً این خیلی رذالت است و واقعاً خیلی دنائت است! آخر مگر یک شکم چقدر جا می‌گیرد، آخر مگر آدم چقدر در این دنیا باید بخورد، چقدر باید دربیاورد که راضی بشود چهارصد هزار درهم از معاویه بگیرد و یک دروغ به امیرالمؤمنین ببندد، فقط یک دروغ؟![[7]](#footnote-7)

قبلاً گذشت که معاویه با تبلیغات، کاری کرده بود که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند، مردم شام باور نمی‌کردند که علی نماز می‌خواند![[8]](#footnote-8) ما این مسائل را خیلی سهل و ساده می‌گیریم و روی آن دقّت نمی‌کنیم؛ چون امیرالمؤمنین علیه السّلام و ائمّه را تا حدودی شناخته‌ایم، و تعجّب می‌کنیم با اینکه شام تا عراق فاصلۀ زیادی ندارد، چطور ممکن است معاویه این‌گونه تبلیغات کند! مگر کسی نمی‌آمد، مگر کسی نمی‌رفت، مگر صحبت در این‌طرف و آن‌طرف ردّ و بدل نمی‌شد؟! امّا وقتی‌که به اوضاع فعلی خود می‌رسیم، آن‌وقت می‌بینیم که نه‌خیر! کار معاویه خیلی هم به‌جا و روی حساب بوده است؛ با پخش اخبار دروغ، دقیقاً یک مسئله را

واژگون به مردم نشان می‌دهد، به‌طوری‌که همه قبول می‌کنند! مردم شام تعجّب می‌کردند: مگر علی نماز می‌خواند که او را در محراب کشته‌اند؟!

###### حسن ظنّ عامّۀ مردم به صحابه، علّت پذیرش احادیث جعلی و انحراف از طریق حق

خب الآن ببینید سَمُرة بن جُندَب یکی از اصحاب پیغمبر است، ابوهریره یکی از اصحاب پیغمبر است، اینها افرادی هستند که پیغمبر را دیده‌اند؛ مردم شام دارند اینها را می‌بینند. [می‌گویند]: مگر ممکن است کسی که از اصحاب پیغمبر است، دروغ بگوید؟! آخر این شخص که سالیان سال با پیغمبر بوده است، مگر می‌شود بیاید و دروغ بگوید؟!

این خوش‌باوری آنها کار آنها را به آنجا کشاند؛ و این خوش‌باوری ما است که کار ما را می‌کشاند به آنجاهایی که باید برسد! تمام اینها به دلیل خوش‌باوری است! نه آقاجان! کس دیگری علاّم‌الغیوب و مُشرف بر نفوس است، نه من و نه سرکار! ما نمی‌دانیم و خبر نداریم، ما فقط به ظاهر نگاه می‌کنیم؛ ولی از آنچه در باطن و در نیّت شخص در حال انجام است، اطّلاعی نداریم، و وقتی مطّلع می‌شویم که عجب، چه کلاهی بر سرمان رفته و تا کجا آمده است و ما خبر نداشتیم!

###### حکایتی در واقع‌بینی امیرالمؤمنین علیه السّلام و ظاهرنگری شیخین و عامّۀ مردم

داستان جالبی به ذهنم آمد که شاید تکرارش بی‌مناسبت نیست:

روزی پیغمبر اکرم در مسجد نشسته بودند، خطاب به أبوبکر می‌کنند که: «ای أبابکر، این شمشیر را بگیر و بیرون مسجد برو، یک شخصی آنجا پشت آن دیوار ایستاده و دارد نمازمی‌خواند، برو گردن او را بزن و بیا!»

أبوبکر شمشیر را در دست می‌گیرد و به آن طرف حرکت می‌کند (مسائل و نکاتی در اینجا هست، خوب دقّت کنید!) وقتی می‌رسد می‌بیند که این شخص در حال نماز است؛ نمی‌تواند او را از بین ببرد (چرا نمی‌تواند؟ چون خودش هم مثل او است؛ این نماز آمد و مانع شد از اینکه دستور پیغمبر را اجرا کند). پیش رسول خدا برگشت و گفت: «ای رسول خدا، من این شخص را دیدم، ولی او در حال نماز است!»

حضرت شمشیر را به عمر دادند و فرمودند: «برو و او را از بین ببر!» عمر نیز وقتی به او رسید، دید که در حال سجود است، برگشت و گفت: «یا

رسول‌اللَه، من چطور او را از بین ببرم درحالتی‌که اهل سجده است و راکع و ساجد است؟!»

پیغمبر شمشیر را به امیرالمؤمنین علیه السّلام دادند و فرمودند: «یا علی، برو و او را از بین ببر!» حضرت آمدند و دیدند که از آنجا رفته است.

مسائلی در اینجا مطرح است که از آنها می‌گذریم؛ صحبت در این است که این شخص کسی بود که اگر از اصحاب پیغمبر سؤال می‌کردند که ده نفر از حواریون رسول خدا را به ما نشان بدهید، همه او را به‌عنوان یکی از آن حواریون نشان می‌دادند!

حضرت فرمودند:

اگر این شخص کشته می‌شد، بعد از من دو نفر از امّت من اختلاف نمی‌کردند![[9]](#footnote-9)

این شخص، ذوالثّدی بود و همان شخصی بود که جریان نهروان را به‌وجود آورد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت عمر، شبی با یکی از اصحاب در مدینه حرکت می‌کردند، دیدند در کنار خیابان شخصی ایستاده و نماز می‌خواند. توجّه آن شخصی که مصاحب با امیرالمؤمنین بود، خیلی زیاد به این شخص جلب شد؛ حضرت گفتند: «خیلی داری به این شخص نگاه می‌کنی!» گفت: «یا امیرالمؤمنین، آثار صلاح و زهد و عبادت از وجناتش پیدا است!» حضرت فرمودند: «خوب او را نگاه کن و قیافۀ او را در نظر بگیر و فراموش نکن، یک روزی به دردمان می‌خورد!» آن شخص آمد و خوب نگاه کرد و قیافه‌اش را در نظر گرفت.

از این جریان مدّتی گذشت؛ جنگ جمل و جنگ صفّین و جنگ نهروان

پیش آمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ نهروان فرمودند: «کمتر از ده نفر از آنها باقی می‌مانند و کمتر از ده نفر از ما کشته می‌شوند!»[[10]](#footnote-10) و همین‌طور هم شد؛ چون امیرالمؤمنین با بقیّه فرق می‌کند! دقیقاً نُه نفر از آنها باقی ماندند.

خوارج دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنها توبه کردند و چهار هزار نفر با امیرالمؤمنین جنگیدند، و فقط نُه نفر از آن چهار هزار نفر زنده ماندند.[[11]](#footnote-11) یک نفر از این باقی‌ماندگان، عبدالرّحمن بن ملجم مرادی بود. اینها پس از جنگ به دور هم جمع شدند و توطئه کردند تا اینکه منجر به شهادت امیرالمؤمنین شد.[[12]](#footnote-12)

پس از جنگ، حضرت آن شخصی را که آن روز در مدینه با ایشان همراه بود صدا کردند که: «فلانی بیا تو را کار دارم!» آمد، گفتند: «بیا برویم کمی گردش کنیم!» شروع کردند در میان این کشته‌های منافقین و نهروانی‌ها به حرکت کردن، که یک‌دفعه به شخصی برخوردند که کشته شده است و به رو، به روی زمین افتاده است. حضرت با پایشان او را برگرداندند، گفتند: «این را ببین!» گفت: «یا علی، این همان است که در مدینه دیدیم!»

این همان ذوالثّدی بود که پیغمبر فرمود: «اگر این باقی نمی‌ماند، دو نفر از امّت من اختلاف نمی‌کردند!»[[13]](#footnote-13) این همان شخصی بود که با همین چهرۀ ظاهرالصّلاح، تمام نهروانی‌ها را فریب داده بود.[[14]](#footnote-14)

ببینید دشمن چقدر حسّاس و دقیق جلو می‌آید و کار انجام می‌دهد! در کتب اهل‌تسنّن دیدم که گفته‌اند: «اگر ده نفر را از اصحاب و حواریون پیغمبر می‌شمردند،

یکی همین شخص بود.»[[15]](#footnote-15) با این حال، چطور ممکن است که مردم گول نخورند؟!

###### معنای جعل حدیث و آثار سوء آن

مسئلۀ جعل حدیث، یکی از مصیبت‌بارترین مصائبی است که بر سر اسلام آمده و می‌آید و خواهد آمد. ولی صحبت در این است که جعل حدیث به چه معنایی است؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

قد کُذِبَ عَلیٰ رسول اللَه عَلیٰ عَهدِهِ حتّی قامَ خَطیبًا:[[16]](#footnote-16) «لقد کَثُرَت عَلَیَّ الکَذّابةُ؛ فمن کَذَبَ علَیَّ متعمّدًا فَلیَتَبوَّأْ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ!»[[17]](#footnote-17)

«در زمان رسول خدا بعضی‌ها پیدا شدند که به آن حضرت دروغ بستند، (در زمان رسول خدا وقتی دروغ ببندند، وای به حال بعد از آن!) حضرت برای اینکه جلوی این قضیّه را بگیرند، یک روز در میان مردم خطابه‌ای خواندند و فرمودند: ”دروغگویان بر من زیاد شده‌اند، [پس هر کسی بر من از روی عمد دروغ ببندد] باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد!»

امیرالمؤمنین فرمودند:

ثُمّ کُذِب علَیه من بعدِه؛ «بعد از رسول خدا آمدند و این کار را انجام دادند و (برای رسیدن به مطامع دنیوی) حدیث جعل می‌کردند.»

###### نمونه‌هایی از جعل حدیث و تأثیر آن در تغییر تدریجی احکام الهی

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عبّاسی وارد شد و دید کبوترهایی در کنار مهدی عبّاسی وجود دارد که با آن مسابقه می‌دهند و آنها را به پرواز درمی‌آورند. مهدی عبّاسی سؤال کرد: «آیا مسابقه و شرط‌بندی با کبوتر اشکال دارد یا ندارد؟» گفت: «نه‌خیر، اشکال ندارد! پیغمبر اکرم فرمود: ”لا سَبقَ إلّا فی خُفٍّ أو حافرٍ أو نَصلٍ أو جَناحٍ!“»[[18]](#footnote-18)

آنچه در روایت آمده است فقط سه چیز است:

لا سَبَقَ إِلّا فی خُفٍّ أو حافِرٍ أو نَصلٍ؛[[19]](#footnote-19) «شرط بندی و مسابقه نیست مگر در سه چیز، و در غیر آن حرام است: یکی در خُفّ (مثل شتر سواری)؛ و در حافِر (مثل اسب و قاطر)؛ و یا نَصل (مانند تیراندازی و نیزه‌اندازی و شمشیربازی)!»

فقط در این سه چیز شرط‌بندی اشکال ندارد و بقیّه، همه حرام است. ایشان «أو جَناحٍ» را نیز اضافه کرد؛ یعنی: هر چیزی که پر داشته باشد. خُب کبوتر هم جزو پر دارها است دیگر! لذا شرط‌بندی بر کبوتر و شاهین و باز و امثال ذلک که بر حسب میل و امیال سلاطین و حاکمان است، حلال می‌شود.

مسئله، مسئله‌ای جدّی است! باید بدانیم که مسئلۀ جعل حدیث، در چه وضعیّتی قرار دارد.

مهدی عبّاسی ده هزار درهم به او می‌دهد و وقتی‌که می‌رود، به مجالسین خودش رو کرده و می‌گوید: «من می‌دانم این پدرسوخته به پیغمبر دروغ بسته است!» امّا چون خلیفۀ عبّاسی از این حدیث خوشش می‌آید، جایزۀ بزرگی به او می‌دهد و دستور می‌دهد که آن کبوتر را هم ذبح کنند.[[20]](#footnote-20) دین این خلیفه از او بیشتر بوده و از او متدیّن‌تر بوده است!

امّا من در اینجا یک مطلب را بگویم و رد شوم: آن کسی که این حدیث را جعل کرده است، خیلی بی‌سواد بوده است؛ چون با همان سه مورد نیز می‌توانست کبوتر را داخل کند! نکته‌ام را گرفتید یا نه؟! این مسئله، مسئلۀ جعل حدیث است.

متأسّفانه مسئلۀ جعل حدیث در بین علما به‌نحو مرموزانه و ظریف و دقیقی در جریان بوده و هست!

در کتاب زندگانی مرحوم سردار کابلی ـ که مطالعۀ این کتاب خیلی مفید

است ـ حکایت خیلی غریب و لطیفی بیان شده است. مرحوم سردار کابلی در کرمانشاه بودند، منتها چون از بلاد پاکستان و اطراف آن به ایران هجرت کرده بودند و در آنجا به بزرگان و رؤسای قبایل، سردار می‌گفتند، عنوان سردار بر ایشان باقی مانده بود؛ و الاّ ایشان یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بوده است و از مفاخر شیعه به‌حساب می‌آیند. نویسندۀ این کتاب می‌گوید:

روزی مرحوم سردار کابلی، که از بزرگان از علما و از مفاخر عالم اسلام و شیعه است، برای من نقل کرد: «روزی یکی از علمای علم حدیث و رجال و درایه به نام سیّد جعفر أعرجی کاظمینی، از عتبات عالیات به منزل ما آمد و مهمان ما شد؛ ما هم کتابخانۀ خود را در اختیار ایشان قرار دادیم که ایشان از این کتابخانه استفاده کنند. به‌واسطۀ حضورش در آنجا و ارتباط با ما، کم‌وبیش با یکی از علما به نام مرحوم شیخ أسداللَه کرمانشاهی که حاکم شرع آن بلاد و از نواده‌های مرحوم وحید بهبهانی بود، ارتباط پیدا می‌کند. خُب حکّام شرع و علمایی که در آن زمان مبسوط الید و مقتدر بودند، امکاناتی در اختیار داشتند و این شخص برای رسیدن به دنیای خودش با او ارتباط برقرار می‌کند.»

از این قضیّه می‌گذرد، سردار کابلی می‌گوید: «بعضی از اوقات که من وارد کتابخانه می‌شدم، می‌دیدم این شخص که عالم رجالی بود و به انساب وارد بود و از اسامی افراد اطّلاع داشت و بر رجال مطّلع بود، با کتب رجالی من خیلی مشغول است. کاغذهایی هم در مقابل خود گذاشته و نام‌هایی در آنجا نوشته است. گاهی اوقات اسمی را بالا می‌نویسد، گاهی اوقات یک اسم را پایین می‌نویسد و تغییر می‌دهد و تبدیل می‌کند. من نمی‌فهمیدم که به چه‌کاری مشغول شده است؛ از او سؤال کردم: می‌خواهی چه کنی و چه چیزی را می‌خواهی پیدا بکنی؟ جواب من را نداد. یک روز گذشت، روز دوّم من دوباره سؤال کردم و اصرار ورزیدم که چه‌کار داری می‌کنی؟ آخر مدام این اسم‌ها را پس و پیش می‌کنی، اسمی را بالا می‌نویسی، دوباره خط می‌زنی و پایین می‌نویسی؛ داری چه‌کار می‌کنی؟!

گفت: ”دارم شجره‌نامه و نسب وحید بهبهانی را پیدا می‌کنم. ملاّ اسداللَه کرمانشاهی یکی از نواده‌های وحید بهبهانی است و من دارم شجره‌نامۀ جدّ ایشان، وحید بهبهانی را پیدا می‌کنم.“

گفتم: شجره‌نامه‌اش به چه کسی می‌رسد؟

گفت: ”شجره‌نامه و نسب وحید بهبهانی به شیخ مفید می‌رسد! دارم آن را پیدا می‌کنم.“»

خب این یک ادّعایی است! خود مرحوم سردار کابلی که شخص بی‌اطّلاعی نبود؛ خودش اهل رجال بود، عالم بود و می‌دانست که شیخ مفید بیشتر از یک پسر به نام شیخ علی نداشته است و اینکه از آن پسر چه أعقابی باقی مانده باشند، معلوم نیست!

«گفتم: شما چطور نسب وحید بهبهانی را به شیخ مفید می‌رسانی؟!

گفت: ”می‌رسد دیگر!“

گفتم: خب برای من هم بیان کن!

خلاصه ما آن‌چنان شخص بی‌اطّلاعی هم نیستیم؛ خلاصه ببین طرفت کیست! درست است که تو رجالی و عالم هستی، ولی بالأخره ما هم حظّی داریم! و اصرار کردم تا مطلب را توضیح دهد. بعداً معلوم شد که بله، ایشان در حال جعل شجره‌نامه است.

گفت: ”حالا اشکالی ندارد، اگر ما نسب او را به شیخ مفید برسانیم، با این کار که حلالی را حرام نمی‌کنیم یا حرامی را حلال نمی‌کنیم! حالا مردم که نمی‌آیند به او خمس بدهند تا اینکه به این وسیله حلالی حرام شود!“»

ببینید مسئله از چه قرار است! اینها علمای بی‌دین و خدا نشناسند؛ عالم بی‌دین یعنی این! چرا حکم خدا تغییر پیدا نمی‌کند؟! ممکن است بسیاری از احکام تغییر پیدا کند؛ ممکن است مسائلی در موقوفات و در جهات شرعی دیگر پیش بیاید. آخر ای لامذهبِ بی‌دین، تو که الآن داری شجره‌نامۀ این آقا را به شیخ مفید می‌رسانی، آیا فکر تبعات این قضیّه را هم کرده‌ای که ممکن است به چه مسائلی منتهی شود؟! شجره‌نامه‌ای به دروغ برای شخصی تعیین کنند که ایشان نسبش به کذا می‌رسد!

سردار کابلی می‌گوید: «من خیلی تعجّب کردم و گفتم: آخر برای چه تو این کار را انجام می‌دهی؟!

گفت: ”آیا به گرفتن دِه چشمه سفید (که ملکی بسیار خوش آب و هوا و دارای أنهار و درختان خیلی سرسبز و مرغوبی در بیرون کرمانشاه بوده است) نمی‌ارزد که ما این کار را انجام دهیم؟!“»

خاک بر سرت کنند که آبروی اهل علم را می‌بری!

ایشان می‌گوید: «وقتی‌که من این حرف را شنیدم خیلی متأثّر شدم و اصلاً دیگر با او صحبت نکردم و او هم مشغول کارش شد و بالأخره طوماری درست کرد.»[[21]](#footnote-21)

متأسّفانه این طومار هنوز در میان اقوام خود ما وجود دارد؛ چون نسب ما از ناحیۀ مادری به وحید بهبهانی می‌رسد، و اینها خیال کردند که این شجره‌نامه صحیح است و آن را چاپ و تکثیر کردند و در میان خانواده‌هایشان در کرمانشاه و طهران گذاشتند و افتخار هم می‌کنند که نسب ما به شیخ مفید می‌رسد، درحالی‌که اصلاً سند ندارد و دروغ بوده است. البتّه می‌خواستند به ما هم بدهند که من در جایی صحبت کردم و گفتم که همۀ اینها دروغ است! آخر، خودش می‌گوید: «از خودم درآورده‌ام!»

ایشان هم منتظر بود تا یک مجلس جشن یا عیدی از اعیاد تولّد ائمّه برسد؛ چند روز بعد، آن طومار را برداشت و با عزّت و احترام نزد ملاّ اسداللَه کرمانشاهی، نوادۀ مرحوم وحید بهبهانی که در مجلس نشسته بود، برد. ایشان در گوشه‌ای از مجلس نشست تا اینکه مجلس قدری خلوت شد، خود ملاّ اسداللَه احساس کرد که ایشان کاری با او دارد، گفت: «چه‌کار دارید؟» دست کرد و از کیف خود طومار را درآورد و گفت: «من نسب شما را به شیخ مفید پیدا کردم!»

ملاّ اسداللَه هم که ملاّ و باسواد و حاکم شرع بود، نگاهی کرد و فهمید که جریان چیست؛ گفت: «این خدمت خود شما باشد!»

﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَ﴾؛[[22]](#footnote-22) نه دِه چشمه سفید را به‌دست آورد و نه اجر و پاداشی از این قضیّه برد!

###### تأثیر فتاوای انحرافی و مجعول علمای سوء در انحطاط دین مردم عوام

اینها چه کسانی هستند؟ اینها علمایی هستند که جعل حدیث می‌کنند! آن کسی که این کار را برای رسیدن به مطامع دنیوی انجام می‌دهد، همین شخص برای جعل حکم و جعل حدیث نیز به طرق ظریفانه اقدام می‌کند. حالا چه کسانی این کار را می‌کنند؟ همان عوامل پیاده‌کنندۀ نقشه‌ها و اهداف شوم استعمار؛ اینها همان‌ها هستند!

إن‌شاءاللَه در روزهای آینده صور جعل حدیث عرض خواهد شد و خواهیم گفت: به چند صورت ممکن است حدیث جعل بشود.

شریح قاضی که فتوا به قتل سیّدالشّهدا علیه السّلام داد، که بود؟! موجّه‌ترین فرد در میان کوفه بود؛ شخصی بود که از زمان صدارت و خلافت عمر بن خطّاب در کوفه قاضی بود و تا زمان عثمان و زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز همین شخص، قاضی کوفه بود. حضرت خواستند او را بردارند امّا مردم نگذاشتند،[[23]](#footnote-23) و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا زمان معاویه. در زمان امام حسن مجتبی و زمان سیّدالشّهدا علیهما السّلام یک‌چنین شخص وجیهی در میان مردم بود، قاضی‌القضات و عالم کوفه بود و مردم در قضاوت به او مراجعه می‌کردند. این شخص فتوا به قتل امام حسین علیه السّلام داد! مگر فتوای قتل امام حسین علیه السّلام شوخی است؟! فتوا دادن به قتل پسر رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و امام شیعیان مگر شوخی است؟!

اینکه می‌گویند: «نباید در دستگاه ظلمه رفت» برای این است! شیطان چه‌کار می‌کند؟! ﴿سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ﴾؛[[24]](#footnote-24) اوّل که می‌خواهد برود، حالات و

روحیّاتش فرق می‌کند و مسائلی را ادراک می‌کند؛ ولی وقتی که رفت، کم‌کم آن سرمایه‌های خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، تا کار به جایی می‌رسد که فتوا به قتل سیّدالشّهدا می‌دهد! دیگر از این بالاتر! و بعداً توجیه می‌کند:

چون حسین بن علی («فرزند رسول خدا» هم نمی‌گفتند و پای پیغمبر را به‌میان نمی‌کشاندند!) علیه حکومت، قیام کرده است و چون این حکومت، حکومتِ حق و حکومت عدل است و امیر المؤمنین یزید بن معاویه خلیفۀ مسلمین است، لذا قیام علیه خلیفۀ مسلمین شرعاً حرام و دفعش واجب است![[25]](#footnote-25)

تمام شد! خیلی موجّه، خیلی خوب و خیلی به‌جا و صحیح!

ممکن است صورت قضیّه فرق کند ولی اصل قضیّه که فرق نمی‌کند، و تنها صورت مسئله متفاوت است؛ ولی همیشه و در هر زمانی و در هر بُرهه‌ای، افرادی بوده‌اند که به این‌نحو توجیه می‌کردند و مسائل را به نفع مطامع خود تأویل می‌کردند و برمی‌گرداندند.

شریح قاضی فتوا می‌دهد و مردم نیز حرکت می‌کنند و به جنگ امام حسین می‌آیند. می‌آیند تا این شخص طاغی و یاغی علیه حکومت مسلمین را از بین ببرند! خیلی باید حواسمان جمع باشد! می‌آیند تا چه کسانی را از بین ببرند؟

فقَد بَرَزَ إلیهم غُلامٌ أشبهُ النّاسِ خَلقًا و خُلقًا و مَنطِقًا بِرَسولِکَ.[[26]](#footnote-26)

افرادی که به شهادت خود دشمنان در روز عاشورا که می‌گویند:

جوانی آمد که چشمان تمام افراد به او خیره شد و شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود![[27]](#footnote-27)

یا اینکه می‌گفتند:

پیرمردی آمد که آثار سجده و عبادت از وجناتش پیدا بود!

یا: شخصی آمد که چطور بود! خودشان این مطالب را می‌گویند، ولی در عین‌حال بر آنها شمشیر می‌کشند! یعنی: واقعاً چگونه می‌توان به این مردم اعتماد کرد؟! گوشواره از گوش دختر امام حسین می‌کشد و گوش دختر امام حسین را پاره می‌کند و گریه هم می‌کند![[28]](#footnote-28) این مردم این‌طوری هستند! خیلی راحت می‌توان این مردم را فریب داد؛ خیلی راحت! فقط با یک خبر!

###### علّت جاودانگی واقعۀ کربلا

امّا سیّدالشّهدا ابداً! او امام است و تا ابد جلوه می‌کند! دیگر نمی‌شود اصحاب سیّدالشّهدا را فریب داد. زهیر می‌گوید:

اگر هزار بار من را بکشند سپس زنده شوم و دوباره بکشند، از تو دست برنمی‌دارم![[29]](#footnote-29)

خب اگر زنده بشوم دوباره زیر همین خیمه هستم، کشته بشوم زیر همین خیمه هستم، هزار بار یا صدهزار بار چه فرقی می‌کند؟! مسئله به یک بار و دو بار که تمام نمی‌شود! او مسئله را فهمیده بود و حضور سیّدالشّهدا علیه السّلام را احساس می‌کرد، لذا گول نمی‌خورد.

لذا مسئلۀ کربلا برای همیشه جاودانه است و حقّ مطلق است. خود آن حضرت، اهل‌بیت آن حضرت و تمام آن جریاناتی که اتّفاق می‌افتد، براساس حق دارد انجام می‌گیرد. حضرت سجّاد، حضرت زینب، سفر به کوفه و سفر به شام، تمام اینها در راستای همین هدف سیّدالشّهدا دارد انجام می‌گیرد.

###### ذکر مصیبت کاروان اهل‌بیت در کوفه

[حضرت امّ‌کلثوم] نان‌ها را از اطفال می‌گرفت و به روی زمین می‌انداخت و می‌گفت: «إنّ الصَّدقةَ علینا أهلَ‌البیتِ حرامٌ؛ صدقه بر ما اهل‌بیت حرام است!»

مردم سؤال کردند: مگر شما چه کسانی هستید که صدقه بر شما حرام است؟ حضرت فرمود: «ما اهل‌بیت رسول خداییم!»

مردم کم‌کم متوجّه شدند و ازدحام کردند و شروع کردند به گریه کردن و ضجّه زدن. کلمات آن حضرت در میان آنها غلغله انداخت و آنها متوجّه شدند که مردانشان چه عملی انجام داده‌اند! حضرت رو به آنها می‌کند و می‌فرماید:

تَقتُلُنا رِجالُکم و تَبکی عَلَینا نِساؤُکُم؟![[30]](#footnote-30) «مردان شما ما را می‌کشند و اهل‌بیت رسول خدا را از بین می‌برند، امّا زنانتان بر ما گریه می‌کنند و ضجّه می‌زنند؟!»

وقتی مسئله به اینجا می‌رسد، می‌بینند که کلمات و خطبۀ آن حضرت در آن حال و در آن موقعیّت بر فراز ناقه، ولوله ایجاد کرده و مردم را منقلب کرده است؛ شمر دستور می‌دهد تا سرها را بیاورند و در مقابل این کاروان قرار بدهند تا اینکه اذهان مردم متوجّه آنها بشود. همین‌که حضرت زینب چشمش را باز می‌کند و در مقابل خود سر برادر را می‌بیند، طاقت از دست می‌رود و با سر بر آن چوبۀ محمل می‌زند که خون از پیشانی آن حضرت روان می‌شود:

و سیَعلمُ الّذین ظَلَموا آلَ محمّدٍ أیَّ منقَلَبٍ یَنقَلِبونَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُون﴾.

1. . سوره أنعام (6) آیه 68. [↑](#footnote-ref-1)
2. . عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 2، ص 24: «عن مَحمودِ بنِ أبی‌البِلادِ قال سَمِعتُ الرِّضا علیه السّلام یَقولُ: ”مَن لم یَشکُرِ المُنعِمَ مِنَ المَخلوقینَ لم یَشکُرِ اللهَ عزّوجلّ.“»

   ترجمه: «کسی که نعمت‌دهنده‌ای را که از مخلوقین باشد شکر ننماید، شکر خداوند عزّوجلّ را بجا نیاورده است.» (محقّق)

   نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 27: «قال صلّی الله عَلَیهِ و آلِهِ: ”التَّحَدُّثُ بِنِعمةِ الله شُکرٌ، و تَرکُها کُفرٌ، و مَن لم یَشکُرِ القَلیلَ لم یَشکُرِ الکَثیرَ، و مَن لم یَشکُرِ النّاسَ لم یَشکُرِ الله جَلَّ و عَزَّ.“»

   ترجمه: «بازگو نمودن و بیان کردن نعمت خداوند، شکر است و ترک این عملْ کفر است؛ و هرکه به‌خاطر امر کمْ شکر نکند، به‌خاطر امر زیاد نیز شکر نخواهد کرد؛ و هرکه مردم را شکر نکند، خدای عزّوجلّ را نیز شکر نخواهد کرد.» [↑](#footnote-ref-2)
3. . بحار الأنوار، ج 54، ص 234، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره أحزاب (33) آیه 39. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره مائده (5) آیه 54. [↑](#footnote-ref-5)
6. . این خطابم به إخواننا المُشتغلین [بالعلم] است که: اگر مسئلۀ ارتداد را بررسی کنیم خواهیم دید که ارتداد، یک وادی وسیع و أوسعی دارد از آنچه که در منابع فقهی مطرح است، و بسیاری از افرادی که در ردیف صالحین از مؤمنین قرار گرفته‌اند، مرتدّ و از دین برگشته‌اند؛ تا خدا با آنها چه خواهد کرد! (مؤلّف) [↑](#footnote-ref-6)
7. . شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 4، ص 73؛ رسالۀ نوین، ص 128:

   «معاویه فرستاد نزد سَمُرَة بن جُندَب و پیام داد: ”یک‌صد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیۀ قرآن:

   ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَهِ وَٱللَهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾؛\* «بعضی از مردم هستند که به‌جهت به‌دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است.»

   دربارۀ ابن‌ملجم مرادی (که شقی‌ترین کسی از قبیلۀ مراد بوده است)، نازل شده است؛ و آیۀ:

   ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ وَٱللَهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ﴾.\*\*

   «و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیبنده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکو است، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعای باطنی و دل خود گواه می‌گیرند، درحالی‌که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به اسلام و قرآن‌اند. و چون پشت کنند، (و ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب‌کردن منافع و زراعت و درختان به‌کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد. و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیّت‌طلبی و عزّت او را به گناه درگیرد و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

   دربارۀ علی بن أبی‌طالب نازل شده است.“ سمرة بن جندب قبول نکرد؛ معاویه دویست هزار درهم داد، سمرة قبول نکرد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سمرة قبول کرد.»

   \* سوره بقره (2) آیه 207.

   \*\* سوره بقره (2) آیات 204 ـ 206. [↑](#footnote-ref-7)
8. . وقعة صفّین، ص 354. [↑](#footnote-ref-8)
9. . النّصّ و الإجتهاد، ص 80؛ الإصابة، ج 2، ص 341. [↑](#footnote-ref-9)
10. . نهج البلاغة (عبده)، ج 1، ص 107. [↑](#footnote-ref-10)
11. . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 227. [↑](#footnote-ref-11)
12. . الإرشاد، ج 1، ص 17؛ إعلام الوری، ج 1، ص 389؛ امام شناسی، ج 12، ص 208. [↑](#footnote-ref-12)
13. . الإصابة، ج 2، ص 341. [↑](#footnote-ref-13)
14. . الإرشاد، ج 1، ص 316. جهت اطّلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج 12، ص 47 ـ 52. [↑](#footnote-ref-14)
15. . الإصابة، ج 2، ص 341، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-15)
16. . خ ل: فقال: أیّها النّاس. [↑](#footnote-ref-16)
17. . الکافی، ج 1، ص 62. [↑](#footnote-ref-17)
18. . الخلاف، ج 1، ص 31. [↑](#footnote-ref-18)
19. . الکافی، ج 5، ص 48. [↑](#footnote-ref-19)
20. . شرح الکافی، مولا صالح مازندرانی، ج 1، ص 59. [↑](#footnote-ref-20)
21. . زندگانی سردار کابلی، ص 106. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره حجّ (22) آیه 11. [↑](#footnote-ref-22)
23. . تاریخ مدینة دمشق، ج 23، ص 27؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 1، ص 88. [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره أعراف (7) آیه 182. معاد شناسی، ج 3، ص 92:

    «رفته‌رفته آنان را پایین آورده (و به جهنّم و دوزخ سوزان نزول می‌دهیم) به‌طوری‌که خود آنان نفهمند.» [↑](#footnote-ref-24)
25. . جواهر الکلام فی سوانح الأیام، ج 1، ص 88:

    «”بسم الله الرّحمٰن الرّحیم، و لقد ثَبَتَ عندی أنَّ حسینَ بن علیّ خَرَجَ عن دین رسول الله، فهو واجب القتل.“ و یا بعضی گفته‌اند: ”لقد ثَبَتَ و حقّق عندی أنَّ حسینَ بن علیّ خَرَجَ علیٰ إمام المسلمین و أمیر المؤمنین یزیدِ بن معاویه، فَیجِبُ علیٰ کافَّةِ النّاسِ دفعُه و قتلُه.“» [↑](#footnote-ref-25)
26. . اللهوف، ص 113. امام شناسی، ج 15، ص 320:

    «تحقیقاً جوانی به‌جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست.» [↑](#footnote-ref-26)
27. . روضة الشّهداء، ص 420. [↑](#footnote-ref-27)
28. . جلاء العیون، مجلسی، ص 693. [↑](#footnote-ref-28)
29. . الإرشاد، ج 2، ص 92. [↑](#footnote-ref-29)
30. . بحار الأنوار، ج 45، ص 114. [↑](#footnote-ref-30)